

نشست نود و سوم - ذکر اصل حال خوب و بد انسان

بسم الله الرحمن الرحيم

بالاترین لذت زندگی

ذکر خیلی مهم است. لذت توجه دائمی به منبع حقیقت، بالاترین لذت در زندگی هر انسانی است. توضیح دادن در مورد ذکر خیلی سخت است. سهل و ممتنع‌ترین واژه قرآن واژه «ذکر» است. هم همه آن را می‌فهمند و هم توضیح دادن آن خیلی سخت است. همه می‌فهمند؛ چون همه تجربه‌ای از توجه و ذکر دارند و آن را می‌فهمند، و هم خیلی سخت است که به صورتی توضیح بدهیم که همه عالم توجه و ذکر است. اما بدانید که آدم‌ها در روز قیامت، در توجه شان خلاصه می‌شوند. در قیامت عده‌ای را به بهشت می‌برند، اما در آنجا آن قدر به غیر خدا توجه دارند که بهشت برایشان جهنم می‌شود؛ از طرفی به عده‌ای می‌گویند به جهنم برو، اما آن قدر توجه شان به خداست که جهنم برایشان بهشت می‌شود. در واقع چیزی که بهشت را بهشت می‌کند و جهنم را جهنم، «توجه» است. در دعای کمیل هم می‌خوانیم که حضرت امیرالمؤمنین (ع) می‌گویند: «اگر مرا به جهنم ببری، در آنجا به همه می‌گویم که دوستت دارم». نه تنها برای کسی مثل حضرت امیرالمؤمنین (ع)، بلکه از قول هر انسان ذاکری، وقتی به جهنم برود؛ چون مرکز توجهش خداست، جهنم، بهشت می‌شود؛ چون آن شخص علت حال خوبش این نیست که شرایط خوبی دارد، علت حال خوب آن فرد توجه به معشوق است. اصل حال خوب و بد و اصل بهشت و جهنم، به توجه انسان برمی‌گردد. همه چیز توجه است. اینکه چقدر به چه چیزی توجه داریم، اصل زندگی ماست.

ذکر در سوره مبارکه ص

برای جا انداختن موضوع، آیات آخر سوره مبارکه ص را با هم می‌خوانیم:

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ ﴿٧١﴾ خداوند به ملائکه می‌فرماید: من بشری از گل خلق کردم.

فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿٧٢﴾

بعد که آن را پرداختم و شکل و شمایل دادم و از روح خود در آن دمیدم، پس بر او سجده کنید.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٧٣﴾

همه ی ملائکه پس از آنکه خداوند از روحش در آن گل دمید، بر او سجده کردند.

إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٧٤﴾

ابلیس سجده نکرد. استکبار ورزید. گفت: من سجده نمی‌کنم، حاشا! البته از قبل هم کافر بود. فکر نکنید به یک‌باره کافر شد. از قبل از این هم که خداوند را می‌پرستید، به‌خاطر دوست‌داشتن خودش بود، نه خداوند؛ چون خودش را دوست داشت و می‌دانست با پرستش خداوند می‌تواند به جایی برسد، خداوند را عبادت می‌کرد.

عالین به چه معناست؟

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ﴿٧٥﴾

خداوند برای اینکه این مسئله را یک‌بار دیگر در عالم روشن کند، ابلیس را خطاب قرارداد و فرمود: ابلیس! چه شد که تو برای چیزی که با دو دست خودم آفریدم، سجده نکردی؟ من این را ساخت و پرداختم؛ اگر تو واقعاً من را خیلی دوست می‌داشتی، پس باید این که من عاشقانه آفریده‌ام را هم دوست داشته باشی. چطور این را دوست نداری، درحالی‌که خیلی من را عبادت می‌کردی؟ چه شد که سجده نکردی؟ استکبار ورزیدی؟ یا تو واقعاً از «عالین» هستی؟

در مورد عالین تفاسیر متفاوتی است. برخی می‌گویند: عالین، نام ملائکه‌ای بوده که فارغانند. برخی گفته‌اند: یعنی بزرگ. به این معنی که تو بزرگی و ما قدرت را ندانستیم، یا داری خودت را بزرگ می‌پنداری؟ اگر عاشق من هستی و مرا عبادت می‌کنی، چرا چیزی که من عاشقانه آفریده‌ام را دوست نداری؟

دلیل شیطان برای عدم سجده به انسان

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿٧٦﴾

پاسخ ابلیس را به‌دقت گوش کنید. این حرفی است که شیطان درون ما خیلی آن را بیان می‌کند. ما خیلی وقت‌ها خداوند را می‌پرستیم، نه به این دلیل که دوستش داریم؛ بلکه به‌خاطر این که به این نتیجه رسیده‌ایم که پرستش خداوند، ما را به دوست‌داشتن‌هایمان می‌رساند. نشان به آن نشان که لزوماً هرچه خداوند دوست داشته باشد را دوست نداریم؛ چون ما خدا را می‌پرستیم که به اهدافمان برسیم. اگر خداوند از ما کارهایی بخواهد که با اهدافمان

جور نباشد، در آنجا دیگر پرستش نمی‌کنیم. چون ما برای اهدافمان خداوند را می‌خواستیم؛ اگر قرار باشد از ما چیزی بخواهد که با اهدافمان فاصله داشته باشد که نمی‌شود.

ابلیس به خداوند پاسخ داد: من از این آدمی که خلق کردی، بهتر هستم؛ چرا باید سجده کنم؟ من را از آتش آفریدی، اما او را از گل آفریدی. معلوم است که آتش بر گل غلبه دارد؛ چرا باید بر او سجده کنم؟ ابلیس چه چیزی را ندیدی؟ ابلیس به «نَفَخْتُ» اشاره‌ای نکرد. در آیه ۷۲ سوره صاد خداوند می‌فرماید؛ چون من از روح خودم در او دمیدم، پس بر او سجده کنید. وقتی خداوند از ابلیس می‌پرسد که چرا سجده نکردی؟ ابلیس توجه‌ای به کاری که خداوند انجام داده نمی‌کند، می‌گوید او از گل است و من از آتش. اصلاً قسمت خدایی ماجرا را نمی‌بیند. از اینجا می‌فهمیم که اصلاً معلوم نیست تا الان چه کسی را می‌پرستیده است. به همین دلیل خداوند در آیه ۷۴ می‌فرماید: «وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ». فکر نکنید شیطان هزار سال مرا عبادت می‌کرده و بنده خالصی بوده، خیر! در این همه مدت هم خدا را نمی‌پرستیده؛ اما با پرستیدن خداوند به صورت ظاهری، موجودات بالا می‌رفتند. چون مقایسه خلقت را بر اساس آتش و گل انجام می‌دهد و کاری به این ندارد که خداوند می‌فرماید که با دستان خودم آفریدم و روح خود را در او دمیدم؛ پس اگر مرا دوست می‌داری، باید او را هم دوست بداری.

قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿٧٧﴾

حالا که این چنین شد تو در این درگاه جایی نداری! تو به درگاه توجه‌ای نداری.

وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ﴿٧٨﴾ با این طرز فکر، تو تا روز قیامت هم از رحمت بهره‌مند نمی‌شوی.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٧٩﴾

باز هم نگفت این خیلی بد است که از رحمت به‌دور شدم؛ این را بگذارید کنار جایی که حضرت امیرالمؤمنین (ع) می‌گوید اگر مرا به جهنم ببری، باز هم می‌گویم که دوستت دارم. ابلیس گفت حالا که قرار نیست برای من سودی داشته باشد، پس تا مدتی به من وقت بده.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٨٠﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٨١﴾

خداوند فرمود: تا مدتی به تو وقت می‌دهیم، نه تا روز قیامت!

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٢﴾ ابلیس گفت حالا که این طور شد، من همه آدم‌ها را اغوا خواهم کرد.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ ﴿٨٣﴾

مگر آن هایی که مخلص باشند. ابلیس اعتراف کرده که نمی تواند در آنهایی که مخلص هستند کاری انجام دهد. مخلص یعنی کسی که غیر از خداوند در او نیست. در کسی که غیر از خداوند در آنها نیست، دستاویزی برای ابلیس نیست که آنها را فریب دهد؛ چون ابلیس آدم‌ها را از همان مسیری فریب می دهد که خودش هم برگشته.

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ ﴿٨٤﴾

خداوند فرمود: این حرف، حرف درستی است؛ یعنی انسان‌ها از آنجایی گول می خورند که غیر خدا در آنها می آید.

لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَتَّبِعُكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٥﴾

همه بعدی هایی که فریب تو را می خورند، در واقع دنباله ماجرای تو را گرفته اند و از اول هم خدا برایشان مهم نبود.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ﴿٨٦﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٨٧﴾

همه آیات را برای این دو آیه خواندم، چون عطف به آیات قبلی بود. این داستان، داستان ذکر است. ذکر آن چیزی است که سهم خدا در زندگی را به آدم نشان می دهد؛ لذا «ذکر» به صورت مطلق یادآوری نیست. ذکر متوجه شدن به سهم خدا در هر کاری است. ذکر یعنی آب و گل را در انسان ببینیم، «تَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي» را ببینیم. ذکر یعنی در زندگی و در ارتباط با همسر، سهم خداوند که سکونت و مودت هست را ببینیم، نه طرف مقابل را. ذکر یعنی وقتی که در غذا خوردن، به نوع غذا توجه نکنیم. ذکر یعنی در هر امری وجه خدایی آن امر را ببینیم. همه طعم زندگی این است که آدمی را که روبروی ما ایستاده، حتی اگر دشمن ماست، او را عبد خدا بدانیم. همه تفاوت زندگی آدموار و زندگی شیطانی در این است. مثلاً وقتی فرزند آدم جلوی او را می رود به چه چیز او توجه می کند؟ اینکه فرزند من است؟ اینکه من او را پرورانده ام؟ اینکه عصای پیری من است؟ یا اینکه عبدی از عباد خداوند است؟ سهم خدا در آن چیست؟ اگر در هر چیزی سهم خداوند را دیدید، این ذکر است. همه مشکلات زندگی ها این است که این سهم در زندگی ها نیست.

سؤال: شیطان پیش از این ایمان داشته؟

پاسخ: نه، ایمان نداشته است. کلاً خودش را می‌پرستیده، نه خداوند را. ایمان یعنی اعتقاد قلبی به چیزی که به آن اعتماد می‌کنی! ایمان متعلقش همیشه غیب نیست، شهود هم می‌تواند باشد؛ می‌توانی ببینی و نپذیری، مثل ایمان به کتاب، رسل و... آن چیزی که تقوا را شکوفا می‌کند، ایمان به غیب است.

رقابت در عشق ممنوع

سؤال: آیا ریشه کار شیطان حسادت به انسان است؟

پاسخ: نه، ریشه کار شیطان منیتی است که خدا را برای او وسیله قرار می‌دهد، نه هدف. ریشه این کار، منیت است که خود را می‌بیند و خدا را نمی‌بیند؛ بعداً که خداوند برای سجده کردن به چیز دیگری دستور می‌دهد، حسادت شکل می‌گیرد. منیت انجایی شکل می‌گیرد که می‌خواهم استادم فقط من را ببیند و به من توجه کند؛ از این عشق‌های سریال‌های تلویزیونی است که آخرش هم به دعوا ختم می‌شود؛ این عشق نیست. مفهوم عشق از خود خالی‌شدن است. پسندم آنچه را جانان پسندد، نه اینکه پسندم جانان فقط من را پسندد؛ این ته منیت است.

عشق جایی است که حاضری همه خود را برای معشوق فدا کنید، نه اینکه بگویی همه توجهات را به من بده. این همان چیزی است که در روابط زناشویی هم وجود دارد و خانم و آقا انتظار دارند طرف مقابل، همه توجه‌اش به او باشد و فکر می‌کنند اینجوری عاشق هستند. این اسمش عشق نیست و ته خودخواهی است. عشق یعنی جایی که حاضری همه وجودتان را برای معشوق فدا کنید، بدون اینکه از او چیزی بخواهید؛ ما ادای عشق را در می‌آوریم. عشق آنجاست که حسین بن علی (ع) برایش مهم نیست که به او توجه کنند، برایش این مهم است که خودش را فدای معشوق کند. در برادران حضرت یوسف (ع) هم مثل این اتفاق افتاد که چون پدرشان را خیلی دوست داشتند و می‌خواستند پدرشان فقط به آنها توجه کند، تصمیم گرفتند برادرشان را بکشند که پدرشان فقط به آنها توجه کند و این گونه برادران یوسف شدند. در آیه این موضوع گفته شده: کاری کنیم که یوسف از جلوی چشم پدرمان برود که پدرمان بیشتر به ما توجه کند. آن‌ها هم ادعای دوست‌داشتن پدرشان را داشتند. اگر واقعاً پدرشان را دوست داشتند، هرچه پدرشان دوست داشته باشد را دوست دارند؛ نه اینکه بخواهند با او رقابت کنند. در عشق رقابت وجود ندارد. **هر جا اسم رقابت آمد، آنجا از ذکر و عشق خالی است.**

سؤال: ابلیس چه کرده که با ملائکه در یک جا بوده است؟

پاسخ: با ملائکه بودن خیلی موضوع عجیب و مهمی نیست. مثل اینکه در زمان پیامبر (ص) هم عده‌ای از یاران پیامبر (ص) بودند، وقتی آیه‌ای به پیامبر (ص) می‌آمد، طبق آیات همه مؤمنین را شامل می‌شد. این همراهی که امر به پیامبر (ص)، آنها را نیز شامل شود، درجه نیست؛ به این «مصاحبت» می‌گویند. **مصاحبت، درجه نیست؛ درجه جای دیگری تعیین می‌شود.**

سوال: چه چیزی شیطان را گول زد؟

فکر نکنید فقط شیطان گول می‌زند، نفس هرچیز نیز می‌تواند آن را گول می‌زند. نفس ما چیزی را می‌خواهد و کار دیگری درست است، اینجا گول می‌خوریم.

سوال: اخلاص به دست آوردنی است یا دادنی؟

پاسخ: انان باید برای آن تلاشی بکند، سپس به او افاضه می‌کنند. عبارت «مخلصین» اسم مفعول است؛ یعنی خودشان خودشان را خالص نکردند، خالصشان کرده‌اند. ولی آنها کارهایی کرده‌اند که خالصشان می‌کنند.

سوال: رقابت دو نوع خوب و بد دارد. مثل وقتی که یک نفر از ما بهتر است و ما سعی می‌کنیم با نزدیک شدن به او بالا برویم.

پاسخ: اسم این غبطه خوردن است. من خوبی‌ها را دوست دارم، می‌خواهم به آنها نزدیک شوم؛ مثل اینکه آدم‌های خوب را دوست دارم و می‌خواهم به آنها نزدیک شوم. مثل اینکه امیرالمومنین را ببینم، آنقدر خوب است که دلم بخواهد شبیه او شوم. حس رقابت این است که دلم بخواهد از او جلو بزنم. چرا می‌خواهیم جلو بزنیم؟

چیزی وجود دارد به نام ذکر که حال زندگی انسان را بهشت می‌کند. بخش زیادی از حال جهنمی ما (گرفتگی‌ها، دلخوری‌ها، ناراحتی‌ها، حسادت‌ها، و...) ریشه در این دارد که ذکر در زندگی ما نیست. این را درست کنیم، درست می‌شود.

سؤال: شیطان بالاخره یک چیزهایی را قبول داشته، چرا می‌گوید کلا ایمان نداشته است؟

پاسخ: قبول داشتن از روی اجبار، اسمش قبول نیست؛ در مورد کافران هم این را داریم. خداوند به پیامبران می‌فرمود از کافران بپرس: «مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؟» آنها می‌گفتند: «الرَّحْمَنُ». چرا؟ چون برای اینجا گزینه

دیگری ندارند. بعد خدا می فرمود: شما که می گوید قال الرحمن، پس این کار را بکنید. می گفتند: نه دیگر! گفتیم اما نه در این حد که به ما بگویی این کار را بکن. از اینجا معلوم می شود صرف گفتن گزاره «قالوالرحمن»، ایمان نیست؟ آن گزاره مجبور بودن است، ایمان مجبور بودن ندارد؛ به گزینه دیگری نداشتن، ایمان نمی گویند. جایی که فرعون در حال غرق شدن است، می گوید من قبول کردم؛ نام این ایمان نیست، تو گزینه دیگری نداری، لذا می گویند چیزی که الان می گویی فایده ای ندارد.

ما خیلی چیزها را باور داریم نه به خاطر اینکه گزینه دیگری نیست؛ به آن عمل می کنیم ولی آنقدر که باید عمل نمی کنیم. شیطان واقعا باور نداشته، فیلم بازی می کرده؛ فکر نکنیم باور داشته، ریا بوده و ریا ایمان نیست. من اگر نماز بخوانم چون می دانم در این جمع اگر نماز بخوانم، نزد شما آبرو پیدا می کنم، در این حالت به من نمی گوید نماز را از روی ایمان انجام می دهم؛ کلا از روی ریا انجام می دهم و ایمان که با ریا جمع نمی شود.

یک وقتی شما می گوید آقای چیت چیان نماز می خواند ولی آنطور که باید به نماز ایمان ندارد و ایمان کمی دارد؛ اما من اگر از اول از روی ریا نماز بخوانم که اصلا ایمان ندارم. طبق آیه «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (۳۴- سوره بقره)، از اولش هم عبادت شیطان برای عبادت و اعتقاد به عبادت نبوده است.

خدا از هر چیز نهان و آشکاری آگاه است. شیطان هم شش هزار سال خدا را پرسش کرده و قطعاً هم خدا از این موضوع باخبر است، لذا این خلقت فقط برای آزمایش شیطان نبوده ولی بالاخره دست شیطان را رو کرده است. نمی شود که خدا ندانسته باشد؛ مثل اینکه خیلی وقتها خدا می داند ما ایمان نداریم، اما رو نمی کند؛ ابتلائات و فتنه ها به وجود می آید و معلوم می شود چندچند هستیم.

سوال: خدا یک چیزی را می گوید حرام است و برای سلامتی ما هم ضرر دارد؛ الان ما نمی خوریم، به چه دلیلی نمی خوریم؟

پاسخ: ممکن است یک نفر به خاطر سلامتی نخورد و یک نفر به خاطر خدا نخورد. شما چرا وقتی تشنه می شوید، آب می خورید؟ ما برای رفع عطش آب می خوریم که کار درست و عاقلانه ای است. اما گاهی یکی می گوید چون خدا گفته «كُلُوا وَاشْرَبُوا» (آیه ۳۱ سوره اعراف)؛ لذا اگر خدا جایی بگوید نخور، نمی خورم و چون خدا گفته بخور، می خورم؛ مثلاً در روزه داری با وجود تشنگی آب نمی خورم. فرقی اینجاست که اگر جایی تشنه باشم و آب نخورم،

یعنی حکم خدا برای من از آب خوردن مهم‌تر بود. از این جا می‌فهمیم که به دلیل تشنگی یا به دستور خدا آب می‌خوردیم.

حالا ممکن است بگوییم به این دلیل انجام داده‌ام که می‌دانم اگر روزه بگیرم و دستور خدا را انجام دهم به بهشت می‌روم، می‌گویم کار خوبی است و اشکالی ندارد. بهشت یعنی ملاقات خدا، هیچ اشکالی ندارد اگر کسی به نیت بهشت رفتن یا جهنم نرفتن روزه می‌گیرد یا دستورات خدا را انجام می‌دهد. کار خوبی می‌کند، به دلیل اینکه بهشت را محل ملاقات خدا و جهنم را محل محرومیت از دیدار خدا می‌دانیم.

در دعای جوشن کبیر می‌گوییم: «الغوث الغوث خلصنا من النار یا رب»، چرا صدبار این را می‌گوییم؟ اسما خدا را می‌خوانیم و می‌گوییم مبادا ما به این‌ها نرسیم، چون ما بهشت و جهنم را محل ملاقات با یا محرومیت از خدا می‌دانیم. اما بدانید از بهشت و جهنم بالاتر هم داریم که فرد برایش بهشت و جهنم رفتن مهم نیست، فقط خدا برایش مهم است. من و شما همین که به خاطر بهشت و دوری از جهنم عبادت کنیم، فعلا خیلی جلو هستیم؛ چون بعضی کارها را به خاطر بهشت و جهنم هم انجام نمی‌دهیم. ولی بدانیم عده‌ای هستند که نامشان «اواب» است، مقصدشان خداست و جز خدا کار دیگری در وجودشان نیست.

کسی که خدا برایش مقصد است، برایش مهم نیست که به جهنم برود؛ حتی می‌گوید من اگه جهنم هم بروم باز تورا دوست دارم؛ می‌گوید من چون تورا دوست دارم عبادت می‌کنم، لذا من را ببری جهنم یا بهشت فرقی نمی‌کند، من فقط می‌خواهم تورا عبادت کنم؛ چیزی که به آن عشق می‌گوییم این است. عشق را الکی خرجش نکنیم، خوب است که حرمت واژه‌ها را رعایت کنیم؛ بگوییم چیزی به نام عشق وجود دارد که من هنوز آن را ندارم. مثلا بعضی می‌گویند شیطان انقدر عاشق خدا بود که چشم دیدن کسی که بیشتر از او خدا را می‌پرستد نداشت، این حرف الکی است.

خیلی از ما این عشق را تجربه نکردیم ولی بلد هستیم در موردش صحبت کنیم، چون در قرآن آمده است؛ ولی می‌دانم آن را تجربه نکرده‌ام و این باعث می‌شود استغاثه کنم و آن را از خدا طلب کنم. مهم است بدانم که این چیست که ندارم، نه اینکه این نام را با یک سری چیزهای دیگر خرابش کنم. چیزی هست به نام عشق که نداریم، ان شاء الله خدا در شب‌های قدر به ما بدهد. شب‌های قدر از خدا این عشق را بخواهید.

سوال: اولین موجودی که آفریده شده انسان است؛ پس شیطان از ابتدا جبرا کافر شده است.

پاسخ: ماجرای خلقت و ترتیبش متفاوت از چیزی است که می‌شنویم. خدا کسی را کافر نمی‌آفریند؛ هر جا کفر است، حاصل اختیار است. اولین چیزی که خلق شده است نور انسان بوده و نه ماده انسان؛ ماجرای ابلیس در مورد ماده انسان است. به ابلیس اختیار دادند و کافر شده، خدا کسی را کافر نمی‌آفریند.

سوال: این مدل رابطه در رابطه با خدا قابل درک است. در مورد خداوند چون بی‌نهایت است، توجه‌اش هم بی‌نهایت است و حسادت و رقابت می‌توان نداشت؛ ولی در مورد دنیا و انسان‌ها چون توجه‌شان محدود است و اگر به کس دیگری توجه کند، توجه‌اش به من کم می‌شود، طبیعی نیست که بخواهیم همه توجه‌اش با من باشد؟

پاسخ: طبیعی و البته باطل است. نصیب شما از ارتباط با آن فرد قسمت خدایی‌اش است یا خودش است؟ شما اگر ذکر را در نظر نگیرید، تمامی جمله‌هایی که گفتید درست است. شما می‌گویید آن فرد محدود است؛ چرا آن فرد محدود را خواستی؟ چرا نصیب الهی‌اش را نخواستی؟! فرض شما را قبول کنم، همه استدلال‌های شیطان هم درست در می‌آید. حضرت نوح و خانواده‌اش، حضرت آسیه و فرعون، یا افراد خوب دیگری که در کنار بدانی در عالم بوده‌اند، از آن زندگی خانوادگی چه انتظاری دارند؟ نصیب خداوند مدنظرشان بوده است یا خود آن آدم؟ اگر آدم مدنظر باشد، گدایی محبت از آدم‌هاست و حتماً از آن حسادت درمی‌آید. **اگر ذکر نباشد، حسادت، کینه، ناراحت شدن از دیگران و... طبیعی زندگی‌هاست.** ذکر یعنی آسیه با فرعون زندگی می‌کند، ولی نصیب الهی از این زندگی که با فرعون است هم می‌برد، «... رَبِّ اَبْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي ...» (آیه ۱۱ - سوره مبارکه تحریم). در این مدل از نصیب حسادتی وجود ندارد. حسادت از آن جایی شروع می‌شود که غیر خدا موضوعیت پیدا می‌کند.

سوال: در خیلی از این مسابقات ورزشی نیت‌مان این است که برویم از یک نفری جلو بزنیم، مثل دومیدانی. شما می‌گویید این اشتباه است که ما بخواهیم از یک عده‌ای جلو بزنیم و از آنها بهتر باشیم؛ پس «**فاستبقوا الخیرات**» این وسط چه می‌شود؟

پاسخ: اصلاً کلمه‌ی «سبق» در قرآن، مسابقه با بغل دستی نیست؛ این ترجمه‌ی اشتباهی است. مسابقه‌ی فارسی اصلاً مسابقه‌ی قرآن نیست. این را بروید از همه‌ی آقایان تفسیر بخوانید. «**السابقون السابقون**»، «**فاستبقوا الخیرات**»، این‌ها معنی‌اش سبقت خودش از خودش است، نه سبقت از بغل دستی. از خودش سبقت می‌گیرد و خودش از خودش جلو می‌زند. یک وقتی من و شما داریم ورزش می‌کنیم و در ورزش کردن داریم جلو می‌زنیم، این از باب مطایبه‌ی آن ورزش است. اگر هدف غایی جفت من و شما جلو زدن از همدیگر باشد، این حسادت و

کینه می‌آورد. من و شما مسابقه می‌دهیم اما آخرش هر کس برد، می‌گوییم همه برنده‌اند؛ چون مهم این است که کی توانست از خودش جلو بزند. اصلاً سبقت در قرآن جلو زدن فرد از خودش است، نه جلو زدن از بغل دستی.

سوال: یعنی دیگران را نباید و خودمان را باید محاسبه کنیم؟

پاسخ: بله. منطق دین فقط یک خدا در زندگی‌اش دارد و دیگر هیچ؛ به همین دلیل، اتفاقاً در مقابل همه خاضع و خاشع است. نه اینکه پس به دیگران توجه نمی‌کند، اتفاقاً به دیگران توجه می‌کند. چرا؟ چون آن‌ها عبد خدا هستند و روی سر من جا دارند. اتفاقاً هر چقدر انسان در این منطق محبتش به خدا بیشتر می‌شود، توجهش به دیگران بیشتر می‌شود؛ برعکس آن یکی منطق.

در قرآن دارید و در آن دعای امیرالمومنین هم می‌گوید: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَحْبَتِهِ وَبَنِيهِ»، روز قیامت از همه‌ی نزدیکانش فرار می‌کند؛ آن آدمی را می‌گوید که منطقتش در زندگی خودش است. معلوم است از همه فرار می‌کند؛ چون اگر با دیگران هم رابطه داشته، اینجوری بوده: بچه «ام» است، پدر و مادر «م» هستند، همسر «م» است؛ شناسه دارد. معلوم است در قیامت هم از این‌ها فرار می‌کند، چون شناسه‌اش موضوعیت داشته است. اما هر چقدر شما به آن محبت نزدیک می‌شوید، همه‌ی بچه‌های عالم بچه‌اش هستند. بعد اینجوری می‌شود مثل آن جمله‌ای که آن مادر شهید فرمود که من یکی از بچه‌هایم را فدای میلیون‌ها بچه‌ام کردم. کار عجیبی نکردم! همه بچه‌هایم هستند، یک بچه‌اش را فدای بقیه کرده است. این فرد اتفاقاً فداکاری و گذشتش بیشتر است. این منطق در زندگی ما کمرنگ است، چون این «خود» موضوعیت دارد. چرا خود موضوعیت دارد؟ چون ذکر ضعیف است؛ نصیب خدا در زندگی قیمتش پایین است و نصیب خودمان قیمت دارد.

سوال: مگر شیطان هم مرتبه فرشتگان نبوده است؟

پاسخ: شیطان هیچ‌وقت هم مرتبه‌ی فرشتگان نبوده و هیچ جای قرآن نداریم؛ در جمع آن‌ها می‌پلکیده است. مثل اینکه آدم‌ها مصاحب پیامبر بودند، مگر ربطی به درجه دارد؟ همه جا هم با پیامبر بوده‌اند. تمثیل دارند، ما تصویری نداریم از اینکه مدل آنجا چه شکلی است. چون تصویر نداریم نمی‌دانیم چطوری است. مصاحبت دارد، هم مرتبه نشده است. ابلیس هیچ‌وقت هیچ‌جا نداریم که هم مرتبه‌ی فرشتگان شده باشد.

سوال: در قرآن یک آیه داریم که می‌گوید هر کاری انجام می‌دهید فقط باید برای رضا خدا باشد اما شما فرمودید برای سعادت خودمان باشد اشکالی ندارد، اما بالاتر از بهشت و جهنم هم هست. پس این هم برای رضا خدا نیست.

پاسخ: سعادت خودمان، رضای خداست. خدا پسندیده که ما به رشد برسیم. آیا خدا رضایتش این است که من و شما رشد کنیم؟ بله دیگر. آیا خدا رضایتش این است که ما برویم بهشت؟ آیا خدا رضایتش این است که ما نرویم جهنم؟ پس همه‌ی این‌ها رضایت خداست ولی بالاتر هم دارد.

حالا در ادامه برویم سراغ سه داستان سوره، شاید جواب خیلی از سوالات در آنجا باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم